

پانیز ۱۴۰۱ / جلسه ی نوزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

نفوس قویّه از قبیل صاحبان عقل تجریدی دارای قوایی هستند که قادر به ایجاد اعیان خارجی اند. آن داستان معراج و پایه های مدینه و ردّ الشمس و وقایع و کرامات و اعجازهایی از این دست در عالم ، به دلیل همین قدرت نفوس قویّه مشاهده می شود . نفوسی که می توانند در درجه ی کمالی نفس به آن چه که انشاء می کنند ، خارجیت دهند - یعنی انشاء آن ها منشاء خروج حقیقت و حدوث واقعه هاست - انسان عادی نهایتاً چیزی بیشتر از صورذهنیه نمی تواند ایجاد کند ؛ چون ضعیف النفس است و نهایتاً قادر به ایجاد صورخیالی است - توانش در این حدّ است و مشخصاً محدودیت دارد و نسبتش با نفوس قویّه محل تأمل است - آن نفس قویّه اما در عالم مجردات نسبت به مبادی فوق چنان است که هیچ حائلی بین او و آن مبادی عالی وجود ندارد - آن چه که در خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام مشاهده می شود ؛ با همان سرآغاز و شروع و مطلع ، نشان می دهد که این قلب تماماً رو به غیب است و ذره ای و لحظه ای از غیب غافل و رویگردان نبوده است . حال در نظر به آیاتی چون " **نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ** " در رویگردانی اقوام و افراد از انوار قرآن و پشت سر انداختن آن - که همان تقلیب قلب منکوس از عالم انوار است - این موجود ملکوتی و این موجود مجرد صاحب این خطبه ؛ اما هیچ نوع محجوبیتی از عالم غیب ندارد و خطاب و بیانی که دارد از دریچه ی عینی و انشاء خارجی در عالم وجود است . در عین حال در مقابل ، یک سری محدودیت ها و ضعف هایی از ناحیه ی شروط و استعداد قابلی مخاطب و عدم وجود مستعدات محیطی و شرائط عام هم در مخاطبین این انشاء وجود دارد - که آن را هم عمل آنها به وجود آورده و خلق پیرامونی آنهاست که موجد شرور است - " **فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا (یا ما کسبوا)** " و نیز " **و بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا (یا ما عملوا)** " - و این نقائص مانع از آن می شوند که انشائات خارجی اهل بیت به تمامی محقق شود و بشریت را به سمت قله ی آرمان های بلندش بکشاند . نقصی که فی المثل بطور عیان در صفین می آید و در یک برهه خود را نشان می دهد . در عینی که آن منشئات شرور هم در صفین در مقابل امیرالمؤمنین صف می بندد ، اما برخی صاحبان عقول در کنار امیرالمؤمنین تا صفین دوام می آورند و در آن جا که به قول مالک اشتر نامداران کشته شده و فرومایگان بر جا مانده بودند ، مقابل آن بزرگوار و رأی اجل و مبین او ایستادگی می کنند ؛ و همین است هم که به جبهه ی حق ضربه می زند . ضربه ی آن دشمنی که دارد رودررو می جنگد هرگز کاری نیست ، آن که از انهدام کامل دشمن جلوگیری می کند و فرصت می دهد به دشمن در بازسازی صفوف خود ؛ ضربه اش کاری تر است . علیرغم اندازی که مدام اهل بیت علیهم السلام می دهند و تذکرات مکرر امیرالمؤمنین در صفین که " **فَقَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْعَطَهُ وَ لَمْ يَبْقِ إِلَّا أَنْ يَقْطَعَ دَابِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** " حق به نقطه ی حسّاس خود رسیده و چیزی نمانده که ریشه ی ستمکاران برکنده شود - این حرفی بود که مالک اشتر نیز به خوارج گوشزد کرد که من با تمام وجود پیروزی را حس می کنم ؛ حال که غلبه ی شما بر دشمن ظاهر شده و یقین دارد که شما پیروزید ؛ به همین دلیل قرآن ها را بر آورده و شما را به آن می خواند تا قدمهایتان سست شود؟ - این شرایطی بود که در **ذَهْوَل**

عقول تجربیدی ؛ فقط چند تن به آن وقوف داشتند که حق به نقطه ی حسّاس خود رسیده و این جای مناقشه ندارد . کسانی که واقف بودند و اذعان داشتند که هیچکس منکر امر لزوم تداوم جنگ نیست ، مگر آن که به دین پشت پا زده و به عقب بازگشته ، یا گام به گام دستخوش غرور تدریجی شده است . آنان همچنین می دانستند که کسانی که خود را به خواهش ها و خواسته های خویش واگذار کردند ؛ بسیار به باطل گرانیده اند . یکی از آن میان عدّی بود که گفت هیچ گروهی از ما نیست که گزند از آنان دیده باشد و در مقابل صدمه ای مشابه به آنان نزده باشد. همه از هر دو طرف زخم خورده اند ، ولی باز مانده ی قوای ما از ته بساط نیروی آنان قویتر است. در هر حال پیرامون اهل بیت افراد خیلی معدودی این نظر و نگاه تجربیدی را داشتند . در مواردی هم هستند کسانی که از این کاروان تجربیدی ، جا ماندند از مسیری که **مالک** و **امیرالمؤمنین** در قافله ی مؤمنین داشتند . کسانی که می آیند در ظاهر در صف **امیرالمؤمنین** صحبت می کنند و در واقع در مقابل رأی **امیرالمؤمنین** حرف می زنند . یک نمونه اش **خالد بن معمر** است که در خاتمه ی ابراز بیجای نظر بی مایه ی خود می گوید " **الامر امرک** " ، اگر واقعاً امر ، امر **امیرالمؤمنین** است چرا محاجّه می کنی؟ منتظر باش ببین فر مانده ات چه می گوید؟ او که از پیش گفته است که جنگ را باید ادامه دهید . حالا دارید چانه می زنید بر سر این که ادامه ی جنگ نباید باشد ؛ بعد می گوئید امر، امر شماست ! - برخلاف کم سن ترینشان یعنی **حزین ربیع** که به آنان جواب داد و گفت این دین را که بر پایه ی تسلیم است با قیاس پراکنده و با دلسوزی بیجا نابود نکنید - این نمونه ای از لجاجت و غفلت و درمقابل ایستادن است و این همان لحظه های تاریخی است که مع **الأسف** برخی بظاهر پیروان مقابل اهل بیت داشتند - در واقع صفین محل تلاقی دو صف باطنی عقل و جهل در تاریخ بود - کسانی که متوجه نبودند که این بزرگواران دارند از غیب عالم خبر می دهند و قلب اینان متوجه جریان شهودی است و مبادی عالم ماده مانع از این شهود غیبی نیست . اعیانی که قلوبشان از عالم ماده منفک است و رو به عالم غیب دارد و از آن عالم گزارش می کند . و اما اکتساب فضائل نفوس قویّه از سوی شیعه می توانست معدّ خروج آنان از طبیعت شود . حال اگر مبنا عود به سوی حق است ، شرط و مبدأ این عود ؛ اتصال به عالم عقلی است . و با همین شرط است که می توان در غایت " **لیعبدون** " به سمت خدا برگشت . یعنی آن عباد الله و آن عبد الله و **عبودیت عقلانی** - و نه فقط **عبودیت فعلی** نماز صوری - عبادات و طاعاتی که ابزارها و صورت ها و برآیند آن **عبودیت عقلی** در " **إنما الأعمال بالنیات** " است ؛ و اگر نیت عقلانی درست داشته باشد ، نماز هم در پای بست آن نیت عقلانی صحت پیدا می کند - ممکن است ظاهر نماز درست باشد ، اما باطن آن اگرچه غیرباطل ، اما قبول و مرضی حق هم نباشد . اینجاست که رضای الهی و رضوان حق و روح و ریحان نماز بر می گردد به آن شرط قبول الهی در تلازم با آن حقیقتی که این بطن و این صورت دارد . البته در تجرید هم بین این نماز با آن مراتبی که اولیاء دارند ، باید ببینیم فاصله از کجا تا به کجاست ؟ - از تعیین اعیانی سجد و عبودیت در صورت وجودی انسان ؛ یعنی امام سجاد علیه السلام پرسیدند که نسبت شما با جدّتان که **امیرالمؤمنین علی** باشند در عبادت چگونه است ؟ فرمود نسبت من در عبادت به جدّم مثل نسبت **امیرالمؤمنین** به پیامبر است . در نسبت آن عبادت بی مانند پیامبر که عبدالله است در آن **عبودیت تامّ** خداوند در تعیین خلقی و خلقی عقل اول . در صورتی که ممکن است تصور شود **امیرالمؤمنین** جوان تر و با آن قدرت های ویژه قادر به عبادتی بیشتر بوده اند ؛ اما میزان کیفیت عبادت است و آن نحو از تجرد عقلی در ارتباط با جهات معنا و جهان غیب که از این منظر پیامبر را متفاوت می کند از **امیرالمؤمنین** و **امیرالمؤمنین** را نیز از امام سجاد - در اذعان این معنا که امام سجاد این بیان را خود بفرمایند ، آن که خود دارد می گوید فرق دارد با قضاوت امثال ما . حال از آنجا که اعطای مطلوب به میزان طلب بوده و فیض بیش از آن به هیچ استعداد قابلی در عالم وجود از سوی فیاض مطلق که فعلیت تام دارد افاضه نمی شود ، تلاش شیعه در نسبت با اهل بیت است که موجد دریافت فیض خواهد بود تا مطلوب او، او را با شکل دهی به جریان عقلی وجودی از بند غفلت " **لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها** " از حال این حرکت جوهری در عالم طبیعت خلاص کرده و به عالم عقل نائل کند و به مقام تثبیت تجرید عقلی در تجرد تام برساند . در اینجاست که در گزارش جلوه ی غنی بالذات از جلوات الهی بر قلب مبارک حضرت زهرا می بینیم که ذات ایشان ، صورت قلبشان بوده و با همین صورت قلبی است که حضرتش خطبه را بیان می فرماید . ضمن همان ربط عقلی بین حق و آن قلب در " **لهم قلوب یعقلون بها أو آذان یسمعون بها** " که خطبه را بیان می کنند ؛ با همان خصائص ممتاز و فضائل بی بدیل در

اكتسابات عقلی و ارتكازات عقلانی . در مواردی كه پیامبر وقتی به نزد آن حضرت وارد می شوند ، حضرتش را حزينه و مشغول عوالم یا غرق بحر تفكر می یابند - مشغولیت حضرتش این نبوده كه فكر كنند فی المثل این رنگ دیوار را چه كنند ، یا آن پرده را چطور بزنند ؟ مشغولیتشان این بوده است كه " یا أبة ذكرت المحشر و وقوف الناس عراة يوم القيامة " و یا سؤال ذهنی شان این بوده است كه " یا أبتاه أين ألك يوم الموقف الأعظم و يوم الأهوال و يوم الفزع الأكبر " پیامبر هنوز در قید حیاتند و حضرت زهرا در فكرند كه در کدام لحظه ها و صحنه ها و ورطه ها و در کدام وادی با پدر مواجهه خواهند داشت ؟ - اینرا بگذارید در کنار آن نقل مروی از محمد بن عبدالله اسكندری كه بر ابی جعفر منصور دوانیقی سفاك وارد می شود و اورا غمناك می یابد و علت را كه جویا می شود می گوید هر آینه از اولاد فاطمه به قدر صد نفر یا زیادتر هلاك شدند و حال آنكه سر كرده و پیشوای آنها باقی مانده است ! آری ، دغدغه ی مقابل و تفكر مشئوم یک جنایتكار اما معطوف به قتل جعفر بن محمد صادق علیه السلام است - این خصوصیات نشان می دهد كه این عقل مجرد كه دریچه ی قلبش به سمت عالم غیب گشوده است و متوجه به عالم آخرت است ؛ در اشارت مبین پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف حلول نور ذاتی اش كه " إن ابنتي فاطمة ملاء الله قلبها و جوارحها إيماناً إلى مشاشها تفرغت لطاعة الله " در خلوت خود نشسته و این احوالات را دارد مرور می كند - خود این از همان فرصت هایی است كه در ظهورش برای عقل ، ملكه ی عقلانیت ایجاد می كند - اگرچه اعیان ثابت ، عقل شان نیز مثل تمام تعینات وجودی شان ثابت بوده و ثبوت و ثبات دارد و نیازی به تثبیت بیش از این ندارند - اما زهرای مرضیه علیها السلام همچنان مشغول ذكر و این رفتارهای تفكری و اعمال تعقلی هستند كه چون می فرمایند نظر به قرآن یکی از سه محبوب من است در عالم ، و این یعنی خواندن قرآن و نظر به خط قرآن ، تثبیت مجرد عقلی را در برآیند این مجرد عقلی در وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام با آن دو خصوصیت انسی و حوری كه از تمام آن شائبه های " لیغان علی قلبی " بر کنار بود ؛ نمایان می كند - به دلیل برکناری این وجود مقدس از ناس و غبار ممزوجی ولایت تشریعی اولیاء خدا و انبیاء با ناس - در این میان می بینیم كه این انسان كامل همچنان برای خود فرصت تفكر ، تعقل و قرائت قرآن و فرصت نظر به چهره ی رسولخدا را فراهم می كند . جریان عملی و رفتاری اش هم می شود انفاق ، آن انفاق ایشان به سائل های مختلف و بسیار در طول عمر کوتاهش - كه از آن لباس در شب عقد شروع می شود و می آید در خانه ی امیرالمؤمنین و ارسال سائل ها از سوی پیامبر به درب خانه ی آن حضرت - برکنار حتی از غبار این بخلی كه خدای ناکرده انسان در مواقعی در این عالم در بحث بخشش ممكن است داشته باشد ؛ حال در امساک از هر نوع انفاق و هرنوع بخشش مثل بخل علمی یا مادی كه منافات دارد با آن عقل مجرد و با آن قلبی كه به سمت غیب دریچه هایش گشوده است . لذا کیفیت مال باید برای انسان مهم تر از كمیت مال باشد . این كه فكر كند من این صدقه را كمتر بدهم ، همین كم و زیادی كه دارد محاسبه می كند دنیاست ، حواسش به دنیاست . این كه از میان اهل بیت علیهم السلام ، فی المثل امام حسن مجتبی علیه السلام سه بار كل اموالشان را در زندگی حتی تا كفش خویش می بخشند یا امام كاظم علیه السلام كه در بخشش و جود به دوست و دشمن مثل بودند ؛ این ها تكلف بردار نیست ، این نشان دهنده ی آن است كه کیفیت آن برایشان مهم بوده و نه كمیت . ما با حیرت چرتكه ی تاریخی می اندازیم كه كل مالشان را بذل فرمودند ! یا نصف مالشان را هبه فرمودند ! آنها اما کیفیت برایشان مهم است . این كه در دوره ی ظهور ، اولین اقدام حضرت قائم علیه السلام ادای وام ضعفاى شیعه و خلاص كردن آنها از دینی است كه بر گردنشان است ، نشان دهنده ی این است كه دغدغه های اهل بیت چه بوده و این عقل مجرد ظهور فعلی اش چگونه ظهوری است ؟

اکنون باید گفت در این جلوه ی کلام حضرت زهرا علیها السلام كه مجذوب عالم غیب است و انسان كاملی است كه با این جذب می آید وارد می شود در این کلام ، تمام خصوصیات عقل مجرد موج می زند كه ما مورد به مورد باید این را كشف كنیم و ببینیم كه از کلام زهرائی و فاطمی ایشان چه بطنی و چه فطمی و چه ظهور و چه زهوری دستگیرمان می شود ؟ این نحو از نگاه متفاوت به خطبه ی حضرت زهرا در عصر حاضر بنا به اندیشه های امام راحل عظیم است كه ایشان به عنوان واسطه ی سزاوار این علم ، آمد و انقلابی عقلانی را بنا نهاد كه منشاء ظهور عقلانیت در پرداختن به علم اهل بیت علیهم السلام در این سال ها باید باشد - یعنی تمام حركت ما باید این گونه باشد ؛ و تمام این ها باید در دروس حوزه ، در دروس دانشگاه و در مطالعات فردی انسان ملاك قرار بگیرد . تا این عقل را بارور كند و مسیر این مجرد را هموار سازد ؛ كه مقدماتش هم از کلام اهل بیت علیهم السلام می گذرد و ما با کلام اهل بیت

اگر محشور و مأنوس باشیم ، می توانیم وارد آن جهان عقلی اهل بیت شویم . البته این مقدمات را باید با ادراک ضعیف خود فهم کرد تا انوار ناشی از انس با کلام اهل بیت بر قلب ، موجب فهم مراحل اولیّه ی تجرد عقلی شود - اگر چه نیل به مراتب عقلی در ظهور منشآت خارجی بحث دیگری است در آن چه که در عالم عقل خداوند تفویض می فرماید از مجال خلق به مخلوقات خود و به انسان کامل که هر چه می خواهی اکنون خلق کن و بوجود بیاور ؛ که تازه عوالم از آن جا در عالم عقل ، و رای قصه ی هبوط از سر گرفته می شود - البته این که فکر شود تمام انسان ها به آن تجرد عقلی می رسند ، این طور نیست و این تنها برای گروهی از انسان ها امکان پذیر است . به همین دلیل است که سال ها و قرن ها بحث ۳۱۳ تن یاران امام علیهم السلام طول کشیده و وقت برده است . در هر قرن انسان حقیقتاً نمی تواند دست بگذارد و بگوید این فرد می تواند جزو یاران حقیقی امام علیهم السلام باشد . در حالی که ممکن است هم در یک قرنی ، چندین یار برای امام علیهم السلام تعیین شود تا عبور شود به قرن بعد . این ها نشان دهنده ی این است که آنچه ملاک است همان فرصتی است که به انسان ها داده می شود تا آن صورت هایی را که در پرده هستند آشکار کنند ، چه در وجود خود و چه در عوالم وجود - همان کاری که تصرفات و کرامات اهل بیت می کرد . آن شیرهایی را که امام رضا علیه السلام حاضر کرد و این ها را از پرده ی غیب بیرون آورد - و به قول امام راحل الله ظهور سرعت حرکت جوهری این ها را را بیشتر کرد ؛ در پرده بودند و قرار مقرر و مقدر نهایتاً بر وجودشان در ظهور بود ، که این ها را حضرتش زودتر به منصفی ظهور و وجود آورد - والا نه بحث تناسخ در کار بود و نه بحث مسخ و نه سایر مواردی از این دست . این ها حقایق در پرده بودند که امام رضا علیه السلام با قدرت همان نفوس قویّه ی صاحبان عقل تجربیدی آشکار می فرماید - یعنی این کرامت در حقیقت نوعی از آشکار کردن و از پرده بیرون کشیدن است . از حُجبی که نزدیک عدم است این ها را به وجود آوردن و از حاشیه ی عدم این ها را به منظر وجود کشاندن - لذا انسان باید متوجه باشد که در بستر حرکت جوهری و پس از آن حرکت عقلانی ؛ ممکن است هنوز در حاشیه ی عدم قرار داشته باشد . یعنی در حاشیه ی عدم آنقدر ضعیف الوجود باشد که یک اشتباه حتی او را به ورطه ی عدم برگرداند . کما این که بعضی از انسان ها از قبیل قاتلان اهلبیت علیهم السلام را در روایت داریم که معاذ الله در دشمنی با حق عالم حتی صورت و مسخ حیوانی - " قلنا لهم کونوا قرده خاسنین " هم دیگر پیدا نمی کنند و با فرمان " اخسئوا فیها و لا تکلمون " در ورطه ی " لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم " به عدم بازمی گردند . یعنی همانی که در عالم عقل - که عالم آخر و عالم آخرت و آخرعالم است - نمی تواند پا بگذارد یا حتی معاد و جهنم و بهشت داشته باشد ؛ آن موجودی است که به عدم بازگشته و اصلاً از حاشیه ی عدم فاصله نگرفته و در حاشیه ی وجود رشد نداشته و به همین دلیل خطر بازگشت به عدم در سلب علت موجب و غایی برای او همچنان موجود است .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین